هو القدوس

کتاب دانیال نبی

یعنی مصحف بیست و هفتم

از مصاحف کتاب عهد عتیق که

از زبان اصلی کلدانی از سر نو ترجمه شده

و بنفقهٔ جماعت معین برای انتشار کتب

مقدسه در جمیع امم یعنی بریتش

و فورن بیبل سوسائیتی حلیهٔ

طبع پوشید فی سنه ۱۹٤٦

مسیحیه

چاپخانه فردوسی

بلطشصر و حننیا را به شدرك و میشائیل را به میشك وعزریا
را به عبد نغو مسمی ساخت ۸ اما دانیال دردل خودقصد نمود
که خویشتنرا از طعام پادشاه و ازشرابیکه او مینوشید
نجس نسازد پس از رئیس خواجه سرایان درخواست نمود
که خویشتن را نجس نسازد ۹ و خدا دانیالرا نزد رئیس
خواجه سرایان محترم و مکرم ساخت ۱۰ پس رئیس خواجه
سرایان به دانیال گفت من از آقای خود پادشاه که خوراك و
مشروبات شما را تعیین نموده است میترسم ، چرا چهره
های شما را از سایر جوانانیکه ابنای جنس شما می باشند
زشتتر بیند و همچنین سر مرا نزد پادشاه در خطرخواهید
انداخت ۱۱ پس دانیال برئیس ساقیان که رئیس خواجه
سرایان او را بر دانیال و حننیا و میشائیل و عزریا گماشته
بود گفت ۱۲ مستدعی آنکه بندگان خود را ده روز تجربه
نمائی و بما بقول برای خوردن بدهند و آب بجهة نوشیدن
۱۳ و چهره های ما و چهره های سائر جوانانیرا که طعام
پادشاه را میخورند بحضور تو ملاحظه نمایند و بنهجیکه
خواهی دید با بندگانت عمل نمای ۱٤ و او ایشانرا دراین امر
اجابت نموده ده روز ایشانرا تجربه کرد ۱٥ و بعد از انقضای
ده روز معلوم شد که چهره های ایشان از سائر جوانانیکه

باب اول

١ در سال سوم سلطنت یهویاقیم پادشاه یهودا نبوکدنصر
پادشاه بابل باورشلیم آمده آنرا محاصره نمود ٢ و خداوند
یهویاقیم پادشاه یهودا را با بعضی از ظروف خانه خدا بدست
او تسلیم نمود و او آنها را بزمین شنعار بخانهٔ خدای خود
آورد و ظروفرا بیت المال خدای خویش گذاشت ٣ و پادشاه
اشفناز رئیس خواجه سرایان خویشرا امر فرمود که بعضی
از بنی اسرائیل و از اولاد پادشاهان و از شرفاء را بیاورد
٤ جوانانیکه هیچ عیبی نداشته باشند و نیکو منظر و در هر
گونه حکمت ماهر و بعلم دانا و به فنون فهیم باشند که
قابلیت برای استادن در قصر پادشاه داشته باشند و علم
و زبان کلدانیانرا بایشان تعلیم دهند ٥ و پادشاه وظیفه
روزینه از طعام پادشاه و از شرابیکه او مینوشید تعیین نمود
و (امر فرمود) که ایشان را سه سال تربیت نمایند و بعد
از انقضای آن مدت درحضور پادشاه حاضر شوند ٦ ودرمیان
ایشان دانیال و حننیا و میشائیل و عزریا از بنی یهودا بودند
٧ و رئیس خواجه سرایان نامها بایشان نهاد اما دانیالرا به

۳ و پادشاه بایشان گفت خوابی دیده ام و روحم برای
فهمیدن خواب مضطرب است ٤ کلدانیان بزبان ارامی بپادشاه
عرض کردند که پادشاه تا بابد زنده بماند ، خواب را برای
بندگانت بیان کن و تعبیر آنرا خواهیم گفت ٥ پادشاه در
جواب کلدانیان فرمود فرمان از من صادر شد که اگر
خواب و تعبیر آنرا برای من بیان نکنید پاره پاره
خواهیدشد و خانه های شمارا مزبله خواهند ساخت
٦ و اگر خواب و تعبیرشرا بیان کنید بخششها و انعام ها و
اکرام عظیمی از حضور من خواهید یافت پس خواب و
تعبیرشرا بمن اعلام نمائید ۷ ایشان بار دیگر جواب داده
گفتند که پادشاه بندگان خود را از خواب اطلاع دهد و
و آن را تعبیر خواهیم کرد ۸ پادشاه در جواب گفت یقین
میدانم که شما فرصت میجوئید چون میبینید که فرمان از
من صادر شده است ۹ لیکن اگر خوابرا بمن اعلام ننمائید
برای شما فقط یك حکم است زیرا که سخنان دروغ و
باطل را ترتیب داده اید که بحضور من بگوئید تا
وقت تبدیل شود پس خواب را بمن بگوئید و خواهم دانست
که آنرا تعبیر توانید نمود ۱۰ کلدانیان بحضور پادشاه
جواب داده گفتند که کسی بر روی زمین نیست که

طعام پادشاه را میخوردند نیکوتر و فربه تر بود ۱٦ پس رئیس
ساقیان طعام ایشان و شراب را که باید بنوشند بر داشت
و بقول بایشان داد ۱۷ اما خدا باین چهار جوان معرفت
و ادراك در هر گونه علم و حکمت عطا فرمود و دانیال در
همه رؤیاها و خوابها فهیم گردید ۱۸ و بعد از انقضای
روز هائیکه پادشاه امر فرموده بود که ایشانرا بیاورند
رئیس خواجه سرایان ایشانرا بحضور نبو کد نصر آورد
۱۹ و پادشاه با ایشان گفتگو کرد و از جمیع ایشان کسی
مثل دانیال و حننیا و میشائیل و عزریا یافت نشد پس در
حضور پادشاه ایستادند ۲۰ و در هر مسئلهٔ حکمت و فطانت
که پادشاه از ایشان استفسار کرد ایشان را از جمیع مجوسیان
و جادوگرانیکه در تمام مملکت او بودند ده مرتبه بهتر یافت
۲۱ و دانیال بود تا سال اول کورش پادشاه

باب دوم

۱ و در سال دوم سلطنت نبو کد نصر نبو کد نصر خوابی
دید و روحش مضطرب شده خواب از وی دور شد
۲ پس پادشاه امر فرمود که مجوسیان و جادوگران و فال
گیران و کلدانیانرا بخوانند تا خواب پادشاه را برای
او تعبیر نمایند و ایشان آمده بحضور پادشاه ایستادند

هلاك شوند ۱۹ آنگاه آن راز بدانیال در رؤیای شب کشف شد پس دانیال خدای آسمانها را متبارك خواند ۲۰ و دانیال متکلم شده گفت اسم خدا تا ابدالاباد متبارك باد زیرا که حکمت و توانائی از آن وی است ۲۱ و او وقتها و زمانها را تبدیل میکند، پادشاهان را معزول می نماید و پادشاهان را نصب می کند، حکمت را بحکیمان میبخشد و فطانت پیشه گانرا تعلیم می دهد ۲۲ اوست که چیز های عمیق و پنهان را کشف مینماید، بآنچه در ظلمت است عارف میباشد و نور نزد وی ساکن است ۲۳ ای خدای پدران من تورا شکر میگویم و تسبیح می خوانم زیرا که حکمت و توانائیرا بمن عطا فرمودی و الان آنچه را که از تو در خواست کرده ایم بمن اعلام نمودی چونکه ما را از مقصود پادشاه اطلاع دادی ۲۴ و از اینجهة دانیال نزد اریوك که پادشاه او را بجهة هلاك ساختن حکمای بابل مأمور کرده بود رفت، و بوی رسیده چنین گفت که حکمای بابل را هلاك مساز، مرا بحضور پادشاه ببر و تعبیر را برای پادشاه بیان خواهم نمود ۲۵ آنگاه اریوك دانیال را بزودی بحضور پادشاه رسانید و وی را چنین گفت که شخصی را از اسیران یهودا یافته ام که تعبیر را برای پادشاه بیان تواند نمود •

مطلب پادشاه را بیان تواند نمود لهذا هیچ پادشاه یا حاکم
یا سلطانی نیست که چنین امری را از هر مجوسی یا
جادوگر یا کلدانی بپرسد ۱۱ و مطلبیکه پادشاه میپرسد
چنان بدیع است که احدی غیر از خدایانیکه مسکن
ایشان با انسان نیست نمیتواند آنرا برای پادشاه بیان نماید
۱۲ از اینجهة پادشاه خشم نمود و بشدت غضبناك گردیده
امر فرمود که جمیع حکیمان بابل را هلاك کنند ۱۳ پس
فرمان صادر شد و بصدد کشتن حکیمان بر آمدند و دانیال و
رفقایشرا میطلبیدند تا ایشانرا بقتل رسانند ۱٤ آنگاه دانیال
با حکمت و عقل به اریوك رئیس جلادان پادشاه که
برای کشتن حکیمان بابل بیرون میرفت سخن گفت ۱۵
واریوك سردار پادشاه را خطاب کرده گفت چرا فرمان
از حضور پادشاه چنین سخت است آنگاه اریوك دانیالرا
از کیفیت امر مطلع ساخت ۱٦ و دانیال داخل شده از
پادشاه درخواست نمود که مهلت بوی داده شود تا تعبیر
را برای پادشاه اعلام نماید ۱۷ پس دانیال بخانه خود رفته
رفقای خویش حننیا و میشائیل و عزریا را از این امر اطلاع
داد ۱۸ تا در باره این راز از خدای آسمان ها رحمت
بطلبند مبادا که دانیال و رفقایش با سایر حکیمان بابل

۳۳ و ساقهایش از آهن و پایهایش قدری از آهن و قدری
از گل بود ۳۴ و مشاهده می نمودی تا سنگی بدون دستها
جدا شده پایهای آهنین و گلین آن تمثال را زد و آن
ها را خورد ساخت ۳۵ آنگاه آهن و گل و برنج و نقره
و طلا باهم خورد شد و مثل کاه خرمن تابستانی گردیده باد
آنها را چنان برد که جائی بجهه آن ها یافت نشد و آن
سنگ که تمثال را زده بود کوه عظیمی گردید و تمامی
جهان را پر ساخت ۳۶ جواب همین است و تعبیرش را برای
پادشاه بیان خواهیم نمود ۳۷ای پاد شاه تو پادشاه پادشاهان
هستی زیرا خدای آسمان ها سلطنت و اقتدار و قوت و
حشمت بتو داده است ۳۸ و در هر جائیکه بنی آدم سکونت
دارند حیوانات صحرا و مرغان هوا را بدست تو تسلیم
نموده و ترا بر جمیع آن ها مسلط گردانیده است آن سر
طلا تو هستی ۳۹ و بعد از تو سلطنتی دیگر پست تر از تو خواهد
بر خاست و سلطنت سومی دیگر از برنج که بر تمامی جهان
سلطنت خواهد نمود ۴۰ و سلطنت چهارم مثل آهن قوی
خواهد بود زیرا آهن همه چیز را خورد و نرم میسازد،
پس چنانکه آهن همه چیز را نرم می کند همچنان آن نیز
خورد و نرم خواهد ساخت ۴۱ و چنانکه پای ها و انگشت

۲۶ پادشاه دانیال را که بلطشصر مسمی بود خطاب کرده
گفت آیا تو میتوانی خوابی را که دیده ام و تعبیرش را
برای من بیان نمائی ۲۷ دانیال بحضور پادشاه جواب داد
و گفت رازی را که پادشاه می طلبد نه حکیمان و نه جادو
گران و نه مجوسیان و نه منجمان می توانند آن را برای
پادشاه حل کنند ۲۸ لیکن خدائی در آسمان هست که
کاشف اسرار میباشد و او نبوکدنصر پادشاه را از آنچه
در ایام آخر واقع خواهد شد اعلام نموده است، خواب
تو و رؤیای سرت که در بسترت دیدهٔ این است ۲۹ ای پادشاه
فکر های تو بر بسترت در بارهٔ آنچه بعد از این واقع
خواهد شد بخاطرت آمد و کاشف الاسرار تو را
از آنچه واقع خواهد شد مخبر ساخته است ۳۰ و اما این
راز بر من از حکمتی که من بیشتر از سایر زندگان دارم
مکشوف نشده است بلکه تا تعبیر بر پادشاه معلوم شود و
و فکر های خاطر خود را بدانی ۳۱ تو ای پادشاه میدیدی
و اینك تمثال عظیمی بود و این تمثال بزرك که
درخشندگی آن بی نهایت و منظر آن هولناك بود
پیش روی تو بر پا شد ۳۲ سر این تمثال از طلای خالص و
سینه و بازو هایش از نقره و شکم و رانهایش از برنج بود

نمود و امر فرمود که هدایا و عطریات برای او بگذرانند ۰
۴۸ و پادشاه دانیال را خطاب کرده گفت بدرستی که خدای شما خدای خدایان و خداوند پادشاهان و کاشف اسرار است چون که تو قادر بر کشف این راز شدهٔ ۴۸ پس پادشاه دانیال را معظم ساخت و هدایای بسیار و عظیم به او داد و او را بر تمامی ولایت بابل حکومت داد و رئیس رؤسا بر جمیع حکمای بابل ساخت ۴۹ و دانیال از پادشاه درخواست نمود تا شدرك و میشك و عبدنغو را بر کار های ولایت بابل نصب کرد و اما دانیال در دروازهٔ پادشاه میبود ۰

باب سوم

۱ نبوکدنصر پادشاه تمثالی از طلا که ارتفاعش شصت ذراع و عرضش شش ذراع بود ساخت و آن را در همواری دورا در ولایت بابل نصب کرد ۲ و نبوکدنصر پادشاه فرستاد که امراء و رؤساء و والیان و داوران و خزانه داران و مشیران و وکیلان و جمیع سروران ولایتها را جمع کنند تا بجهة تبرك تمثالیکه نبوکدنصر پادشاه نصب نموده بود بیایند ۳ پس امراء و رؤسا و والیان و داوران و خزانه‌داران و مشیران و وکیلان و جمیع سروران ولایت ها بجهه تبرك تمثالی که نبوکدنصرپادشاه نصب نموده بود جمع شده

ها را دیدی که قدری از گل کوزه گر و قدری از آهن
بود همچنان این سلطنت منقسم خواهد شد و قدری از
قوت آهن در آن خواهد ماند موافق آنچه دیدی که آهن
با گل سفالین آمیخته شده بود ۴۲ و اما انگشتهای پاهایش
قدری از آهن و قدری از گل بود همچنان این سلطنت
قدری قوی و قدری زود شکن خواهد بود ۴۳ و چنانکه
دیدی که آهن با گل سفالین آمیخته شده بود همچنین
اینها خویشتن را با ذریت انسان آمیخته خواهند کرد اما
بنحویکه آهن با گل ممزوج نمیشود همچنین این ها با
یکدیگر ملصق نخواهند شد ۴۴ و در ایام این پادشاهان خدای
آسمانها سلطنتی را که تا ابدالاباد زایل نشود بر پا خواهد
نمود و این سلطنت بقومی دیگر منتقل نخواهد شد بلکه
تمامی آن سلطنتها را خورد کرده معلوب خواهد ساخت
و خودش تا بابدالاباد استوار خواهد ماند ۴۵ و چنانکه
سنگ را دیدی که بدون دستها از کوه جدا شده آهن و
برنج و گل و نقره و طلا را خورد کرد همچنین خدای عظیم
پادشاه را از آنچه بعد از این واقع میشود مخبر ساخته
است ، پس خواب صحیح و تعبیرش یقین است ۴۶ آن گاه
نبوکدنصر پادشاه بروی خود در افتاده دانیال را سجده

بابل گماشتهٔ هستند یعنی شدرك و میشك و عبد نغو ، این اشخاص ای پادشاه ترا احترام نمی نمایند و خدایان ترا عبادت نمیکنند و تمثال طلا را که نصب نمودهٔ سجده نمی نمایند ۱۳ آنگاه نبوکدنصر با خشم و غضب فرمود تا شدرك و میشك و عبد نغو را حاضر کنند پس این اشخاص را در حضور پادشاه آوردند ۱۴ پس نبوکدنصر ایشان را خطاب کرده گفت ای شدرك و میشك و عبد نغو آیا شما عمداً خدایان مرا نمی پرستید و تمثال طلا را که نصب نموده ام سجده نمیکنید ۱۵ الان اگر مستعد بشوید که چون آواز کرنا و سرنا و عود و بربط و سنتور و کمانچه و هر قسم آلات موسیقیرا بشنوید برو افتاده تمثالیرا که ساختهام سجده نمائید (فبها) و اما اگر سجده ننمائید در همان ساعت در میان تون آتش ملتهب انداخته خواهید شد و کدام خدائی است که شما را از دست من رهائی دهد ۱۶ شدرك و میشك وعبد نغو در جواب پادشاه گفتند ای نبوکدنصر در بارهٔ این امر مارا باکی نیست که ترا جواب دهیم ۱۷ اگر چنین است خدای ما که او را می پرستیم قادر است که ما را از تون آتش ملتهب برهاند و او ما رااز دست تو پادشاه خواهدرهانید ۱۸ و اگر نه ای پادشاه

پیش تمثالیکه نبوکدنصر نصب کرده بود ایستادند ٤ و
منادی بآواز بلند ندا کرده میگفت ای قومها وامتها و زبانها
برای شما حکم است ٥ که چون آواز کرنا وسرنا و عود و
بربط و سنتور و کمانچه و هر قسم آلات موسیقی را
بشنوید آنگاه برو افتاده تمثال طلا را که نبوکدنصر
پادشاه نصب کرده است سجده نمائید ٦ و هر که برو نیفتد
و سجده ننماید در همان ساعت در میان تون آتش ملتهب
افکنده خواهد شد ۷ لهذا چون همهٔ قومها آواز کرنا و
سرنا و عود و بربط و سنتور و هر قسم آلات موسیقی
را شنیدند همهٔ قومها و امت ها و زبانها برو افتاده تمثال
طلا را که نبوکدنصر پادشاه نصب کرده بود سجده
نمودند ۸ اما در آن وقت بعضی کلدانیان نزدیك آمده
بر یهودیان شکایت آوردند ۹ و بنوکدنصر پادشاه عرض
کرده گفتند ای پادشاه تا باید زنده باش ۱۰ تو ای پادشاه
فرمانی صادر نمودی که هر که آواز کرنا و سرنا و عود
و بربط و سنتور و کمانچه و هر قسم آلات موسیقی را
بشنود برو افتاده تمثال طلا راسجده نماید ۱۱ و هر که برو
نیفتد و سجده ننماید در میان تون آتش ملتهب افکنده
شود ۱۲ پس چند نفر یهود که ایشان را بر کار های ولایت

شبیه پسر خداست ۲۶ پس نبوکدنصر به دهنهٔ تون آتش
ملتهب نزدیک آمد و خطاب کرده گفت ای شدرک و میشک
و عبدنغو ای بندگان خدای تعالی بیرون شوید و بیائید
پس شدرک و میشک و عبدنغو از میان آتش بیرون آمدند
۲۷ و امراء ورؤسا و والیان و مشیران پادشاه جمع شده آن
مردان را دیدند که آتش بدن های ایشان اثری نکرده
و موئی از سر ایشان سوخته و رنگ ردای ایشان تبدیل
نشده بلکه بوی آتش بایشان نرسیده است ۲۸ آنگاه
نبوکدنصر متکلم شده گفت متبارک باد خدای شدرک و
میشک و عبدنغو که فرشتهٔ خود را فرستاد و بندگان
خویش را که بر او توکل داشتند و فرمان پادشاه مخالفت
ورزیدند و بدنهای خود را تسلیم نمودند تا خدای دیگری
سوای خدای خویش را عبادت و سجده ننمایند رهائی
داده است ۲۹ بنابراین فرمانی از من صادر شد که هر قوم
و امت و زبان که حرف ناشایسته به ضد خدای شدرک و
میشک و عبدنغو بگویند پاره پاره شوند و خانه های
ایشان به مزبله مبدل گردد زیرا خدائی دیگر نیست که
بدین منوال رهائی تواند داد ۳۰ آنگاه پادشاه (منصب)
شدرک و میشک و عبدنغو را در ولایت بابل برتری داد.

ترا معلوم باد که خدایان ترا عبادت نخواهیم کرد و تمثال طلا
را که نصب نمودهٔ سجده نخواهیم نمود ١٩ آنگاه نبوکدنصر
از خشم مملو گردید و هیئت چهره اش بر شدرك
و میشك و عبدنغو متغیر گشت و متکلم شده فرمود تا
تون را هفت چندان زیادتر از عادتش بتابند ٢٠ و به قوی ترین
شجاعان لشکر خود فرمود که شدرك و میشك و عبدنغو را
ببندند و در تون آتش ملتهب بیندازند ٢١ پس این اشخاص
را در رداها و جبه ها و عمامه ها و سائر لباس های ایشان
بستند و در میان تون آتش ملتهب افکندند ٢٢ و چون که
فرمان پادشاه سخت بود و تون بینهایت تابیده شده شعلهٔ
آتش آن کسانرا که شدرك و میشك و عبدنغو را برداشته
بودند کشت ٢٣ و این سه مرد یعنی شدرك و میشك و عبدنغو
در میان تون آتش ملتهب بسته افتادند ٢٤ آنگاه نبوکدنصر
پادشاه در حیرت افتاد و بزودی هر چه تمام تر برخاست
و مشیران خود را خطاب کرده گفت آیا سه شخص بسته
و در میان آتش نینداختیم؛ ایشان در جواب پادشاه عرض
کردند که صحیح است ای پادشاه ٢٥ او در جواب گفت
اینك من چهار مرد می بینم که گشاده در میان آتش
میخرامند و ضرری بایشان نرسیده است و منظر چهارمین

١٠ رؤياهاى سرم در بسترم اين بود كه نظر كردم و اينك
درختى در وسط زمين كه ارتفاعش عظيم بود ١١ اين درخت
بزرگ و قوى گرديد و بلنديش تا بآسمان رسيد و منظرش
تا اقصاى تمامى زمين بود ١٢ برگهايش جميل وميوه‌اش بسيار
و آذوقه براى همه در آن بود ؛ حيوانات صحرا در زير آن
سايه گرفتند و مرغان هوا بر شاخه‌هايش مأوا گزيدند و
تمامى بشر از آن پرورش يافتند ١٣ در رؤياهاى سرم در بسترم
نظر كردم و اينك پاسبانى و مقدسى از آسمان نازل
شد ١٤ كه بآواز بلند ندا در داد و چنين گفت درخت را
ببريد و شاخه‌هايش را قطع نمائيد و برگهايش را بيفشانيد
و ميوه‌هايش را پراكنده سازيد تا حيوانات از زيرش و
مرغان از شاخه‌هايش آواره گردند ١٥ ليكن كندهٔ ريشه
هايشرا با بند آهن و برنج در زمين در ميان سبزه‌هاى
صحرا وا گذاريد و از شبنم آسمان تر شود و نصيب او
از علف زمين با حيوانات باشد ١٦ دل او از انسانيت تبديل
شود و دل حيوانرا باو بدهند و هفت زمان بر او بگذرد
١٧ اين امر از فرمان پاسبانان شده و اين حكم از كلام
مقدسين گرديده است تا زندگان بدانند كه حضرت
متعال بر ممالك آدميان حكمرانى ميكند و آنرا بهر

باب چهارم

١ از نبوکدنصر پادشاه بتمامی قومها و امتها و زبانها که
در تمامی زمین ساکنند سلامتی شما افزون باد ٢ من مصلحت
دانستم که آیات و عجایبیرا که خدای تعالی بمن نموده
است بیان نمایم ٣ آیات او چه قدر بزرگ و عجایب او چه
قدر عظیم است ، ملکوت او ملکوت جاودانی است وسلطنت
او تا ابد الاباد ٤ من که نبوکدنصر هستم در خانهٔ خود
مطمئن و در قصر خویش خرم میبودم ٥ خوابی دیدم که مرا
ترسانید و فکرهایم در بسترم و رؤیا های سرم مرا مضطرب
ساخت ٦ پس فرمانی از من صادر گردید که جمیع حکیمان
بابل را بحضورم بیاورند تا تعبیر خواب را برای من بیان
نمایند ٧ آنگاه مجوسیان و جادوگران و کلدانیان و
منجمان حاضر شدند و من خواب را برای ایشان باز گفتم
لیکن تعبیرش را برای من بیان نتوانستند نمود ٨ بالاخره
دانیال که موافق اسم خدای من بلطشصر مسمی است و
روح خدایان قدوس در او میباشد در آمد و خواب را باو
باز گفتم ٩ که ای بلطشصر رئیس مجوسیان چون میدانم که
روح خدایان قدوس در تو میباشد و هیچ سری برای تو
مشکل نیست پس خوابی که دیده‌ام و تعبیرش را بمن بگو

سازید لیکن کندهٔ ریشه هایشرا باسند آهن و برنج در زمین در میان سبزهای صحرا واگذارید و از شبنم آسمان تر شود و نصیبش با حیوانات صحرا باشد تا هفت زمان بر آن بگذرد ۲٤ ای پادشاه تعبیر این است و فرمان حضرت متعال که بر آقایم پادشاه وارد شده‌است همین است ۲٥ که ترا ازمیان مردمان خواهند راند و مسکن تو با حیوانات صحرا خواهد بود و ترا مثل گاوان علف خواهند خورانید وتورا از شبنم آسمان تر خواهند ساخت و هفت زمان بر تو خواهد گذشت تا بدانیکه حضرت متعال بر ممالك آدمیان حکمرانی میکند و آنرا بهر که میخواهد عطا میفرماید ۲٦ و چون گفتند که کندهٔ ریشه های درخترا واگذارید پس سلطنت تو برایت بر قرار خواهد ماند بعد از آنکه دانسته باشی که آسمانها حکمرانی میکنند ۲۷ لهذا ای پادشاه نصیحت من ترا پسند آید و گناهان خود را بعدالت و خطایای خویشرا به احسان نمودن بر فقیران فدیه بده که شاید باعث طول اطمینان تو باشد ۲۸ این همه بر نبو کد نصر پادشاه واقع شد ۲۹ بعد از انقضای دوازده ماه او بالای قصر خسروی در بابل میخرامید ۳۰ و پادشاه متکلم شده گفت آیا این

که میخواهد میدهد و پست‌ترین مردمان را بر آنها نصب
میماید ۱۸ این خوابرا من که نبوکدنصر پادشاه هستم
دیدم و تو ای بلطشصر تعبیرشرا بیان کن زیرا که تمامی
حکیمان مملکتم نتوانستند مرا از تعبیرش اطلاع دهند
اما تو میتوانی چونکه روح خدایان قدوس در تو میباشد
۱۹ آنگاه دانیال که به بلطشصر مسمی میباشد ساعتی متحیر
ماند و فکرهایش او را مضطرب ساخت پس پادشاه
متکلم شده گفت ای بلطشصر خواب و تعبیرش ترا
مضطرب نسازد، بلطشصر در جواب گفت ای آقای من
خواب از برای دشمنانت وتعبیرش از برای خصمانت باشد
۲۰ درختیکه دیدی که بزرگ و قوی گردید و ارتفاعش
تا بآسمان رسید و منظرش بتمامی زمین ۲۱ و برگهایش
جمیل و میوه‌اش بسیار و آذوقه برای همه در آن بود و
حیوانات صحرا زیرش ساکن بودند و مرغان‌هوا درشاخه
هایش مأوا گزیدند ۲۲ ای پادشاه آن درخت تو هستی
زیرا که تو بزرگ و قوی گردیده‌ای و عظمت تو چنان افزوده
شده است که بآسمان رسیده و سلطنت توتا باقصای زمین
۲۳ و چونکه پادشاه پاسبانی و مقدسی را دید که از
آسمان نزول نموده گفت درخت را ببرید و آنرا تلف

بر وفق اراده خود عمل مینماید و کسی نیست که دست
او را باز دارد یا او را بگوید که چه میکنی ٣٦ در همان
زمان عقل من بمن بر گشت و بجهت جلال سلطنت من
حشمت و زینتم بمن باز داده شد و مشیرانم و امرایم مرا
طلبیدند و بر سلطنت خود استوار گردیدم و عظمت
عظیمی بر من افزوده شد ٣٧ الان من که نبوکد نصر
هستم پادشاه آسمانها را تسبیح و تکبیر و حمد میگویم
که تمام کارهای او حق و طریقهای وی عدل است و
کسانیکه با تکبر راه میروند او قادر است که ایشان
را پست نماید

باب پنجم

١ بلطشصر پادشاه ضیافت عظیمی برای هزار نفر از امرای
خود بر پا داشت و در حضور آن هزار نفر شراب نوشید
٢ بلطشصر در کیف شراب امر فرمود که ظروف طلا و نقره را که
جدش نبوکد نصر از هیکل اورشلیم برده بود بیاورند
تا پادشاه و امرایش و زوجهها و متعههایش از آنها بنوشند
٣ آنگاه ظروف طلا را که از هیکل خانهٔ خدا که در اورشلیم
است گرفته شده بود آوردند و پادشاه و امرایش و زوجهها
و متعههایش از آنها نوشیدند ٤ شراب مینوشیدند

بابل عظیم نیست که من آنرا برای خانهٔ سلطنت بتوانائی قوت و حشمت جلال خود بنا نموده‌ام ۳۱ این سخن هنوز بر زبان پادشاه بود که آوازی از آسمان نازل شده گفت ای پادشاه نبوکد نصر بتو گفته میشود که سلطنت از تو گذشته است ۳۲ و ترا از میان مردم خواهند راند و مسکن تو با حیوانات صحرا خواهد بود و ترا مثل گاوان علف خواهند خورانید و هفت زمان بر تو خواهد گذشت تا بدانیکه حضرت متعال بر ممالك آدمیان حکمرانی میکند و آنرا بهر که میخواهد میدهد ۳۳ در همان ساعت این امر بر نبوکد نصر واقع شد و از میان مردمان رانده شده مثل گاوان علف میخورد و بدنش از شبنم آسمان تر میشد تا مویهایش مثل پرهای عقاب بلند شد و ناخنهایش مثل چنگالهای مرغان گردید ۳٤ و بعد از انقضای آن ایام من که نبوکد نصر هستم چشمان خود را بسوی آسمان بر افراشتم و عقل من بمن بر گشت و حضرت متعالرا متبارك خواندم و حی سر مدیرا تسبیح و حمد گفتم زیرا که سلطنت او سلطنت جاودانی و ملکوت او تا ابد الاباد است ۳۵ و جمیع ساکنان جهان هیچ شمرده میشوند و با جنود آسمان و سکنهٔ جهان

روشنائی و فطانت و حکمت مثل حکمت خدایان در او پیدا شد وپدرت نبوکد نصر پادشاه یعنی پدر توای پادشاه او را رئیس مجوسیان و جادوگران و کلدانیان و منجمان ساخت ۱۲ چونکه روح فاضل و معروف و فطانت و تعبیر خوابها و حل معماها و گشودن عقده ها در این دانیال که پادشاه اورا به بلطشصر مسمی نمود یافت شد ' پس حال دانیال طلبیده شود و تفسیر را بیان خواهد نمود ۱۳ آنگاه دانیال را بحضور پادشاه آوردند و پادشاه دانیالرا خطاب کرده فرمود آیا تو همان دانیال از اسیران یهود هستی که پدرم پادشاه ازیهودا آورد ۱٤ ودر بارهٔ توشنیده‌ام که روح خدایان در تواست و روشنائی و فطانت و حکمت فاضل در تو پیدا شده است ۱۵ والان حکیمان و منجمان رابحضور من آوردند تا این نوشته را بخوانند و تفسیر شرا برای من بیان کنند اما نتوانستند تفسیر کلامرا بیان کنند ۱٦ ومن در بارهٔ تو شنیده ام که نمودن تعبیر ها و گشودن عقده ها قادر میباشی پس اگر بتوانی الان نوشته را بخوانیو تفسیر شرا برای من بیان کنی به ارغوان ملبس خواهی شد و طوق زرین بر گردنت (نهاده خواهد شد) و در مملکت حاکم سوم خواهی بود ۱۷ پس دانیال بحضور پادشاه

و خدایان طلا و نقره و برنج و آهن چوب و سنگ را
تسبیح میخواندند ۵ در همان ساعت انگشتهای دست انسانی
بیرون آمدو در برابر شمعدان بر گچ دیوار قصر پادشاه نوشت
و پادشاه کف دسترا که مینوشت دید ۶ آنگاه هیئت پادشاه
متغیر شد و فکرهایش او را مضطرب ساخت و بندهای کمرش
سست شده و زانوهایش بهم میخورد ۷ پادشاه بآواز بلند
صدا زد که جادوگران و کلدانیان و منجمانرا احضار
نمایند پس پادشاه حکیمان بابل را خطاب کرده گفت هر که
این نوشته را بخواند و تفسیرش را برای من بیان نماید
به ارغوان ملبس خواهد شد و طوق زرین بر گردنش (نهاده
خواهد شد) و حاکم سوم در مملکت خواهد بود ۸ آنگاه
جمیع حکمای پادشاه داخل شدند اما نتوانستند نوشته
را بخوانند یا تفسیرش را برای پادشاه بیان نمایند
۹ پس بلشصر پادشاه بسیار مضطرب شد و هیئتش در او
متغیر گردید و امرایش مضطرب شدند ۱۰ اما ملکه بسبب
سخنان پادشاه و امرایش بمهمانخانه در آمد و ملکه متکلم
شده گفت ای پادشاه تا ابد زنده باش، فکرهایت ترا
مضطرب نسازد و هیئت تو متغیر نشود ۱۱ شخصی در مملکت
تو هست که روح خدایان قدوس دارد و در ایام پدرت

هایت را از آنها شراب نوشیدید و خدایان نقره وطلا و برنج
و آهن و چوب و سنگرا که نمیبینند و نمیشنوند و (هیچ)
نمیدانند تسبیح خواندی اما آن خدائیرا که روانت در
دست او و تمامی راههایت از او میباشد تمجید ننمودی
٢٤ پس این کف دست از جانب او فرستاده شد واین نوشته
مکتوب گردید ٢٥ واین نوشتهٔ که مکتوب شده است
این است منامنا ثقیل و فرسین ٢٦ وتفسیر کلام این است منا
خدا سلطنت ترا شمرده و آنرا به انتها رسانیده است ٢٧ ثقیل
در میزان سنجیده شده و ناقص در آمدهٔ ٢٨ فرس ، سلطنت
تو تقسیم گشته و به مادیان و فارسیان بخشیده شده است
٢٩ آنگاه بلشصر امر فرمود تا دانیالرا به ارغوان ملبس
ساختند و طوق زرین بر گردنش (نهادند) ودر بارهاش
ندا کردند که در مملکت حاکم سوم میباشد ٣٠ در همان
شب بلشصر پادشاه کلدانیان کشته شد

باب ششم

١ و داریوش مادی در حالیکه شصت و دو ساله بود
سلطنت را یافت ٢ و داریوش مصلحت دانست که صد
و بیست والی بر مملکت نصب نماید تابر تمامی مملکت
باشند ٣ و بر آنها سه وزیر که یکی از ایشان دانیال بود

جواب داد و گفت عطایای تو از آن تو باشد و انعام خود را
بدیگری بده لکن نوشته را برای پادشاه خواهم خواند
و تفسیر شرا برای او بیان خواهم نمود ۱۸ اما توای پادشاه
خدایتعالی بپدرت نبوکدنصر سلطنت و عظمت و جلال و
حشمت عطا فرمود ۱۹ و بسبب عظمتیکه باو داده بود جمیع
قومهای و امتها و زبانها از او لرزان و ترسان مینمودند
هر که را میخواست میکشت وهر کرا میخواست زنده نگاه
میداشت و هر کرا میخواست بلند مینمود و هر که
را میخواست پست میخواست ۲۰ لیکن چون دلش مغرور
و روحش سخت گردیده تکبر نمود آنگاه از کرسی
سلطنت خویش بزیر افکنده شدوحشمت اورا از او گرفتند
۲۱ و از میان بنی آدم رانده شده دلش مثل دل حیوانات گردید
و مسکنش با گور خران شده اورا مثل گاوان علف
میخورانیدند و جسدش از شبنم آسمان تر میشد تافهمید
که خدایتعالی بر ممالك آدمیان حکمرانی میکند و هر کرا
میخواهد برآن نصب مینماید ۲۲ وتوای پسرش بلشصرا گرچه
این همه را دانستی لکن دل خود را متواضع ننمودی ۲۳ بلکه
خویشتنرا بضد خداوند آسمانها بلند ساختی و ظروف خانهٔ
او را بحضور تو آوردند وتو و امرایت و زوجه ها و متعه

را امضا نمود ۱۱ اما چون دانیال دانست که نوشته امضا شده
است بخانهٔ خود در آمد و پنجره های بالا خانه خود را
سمت اورشلیم باز نموده هر روز سه مرتبه زانو می زد
و دعا مینمود و چنانکه قبل از آن عادت می داشت نزد
خدای خویش دعا میکرد و تسبیح میخواند ۱۲ پس آن
اشخاص جمع شده دانیال را یافتند که نزد خدای خود
مسئلت و تضرع مینماید ۱۳ آنگاه بحضور پادشاه نزدیك
شده و دربارهٔ فرمان پادشاه عرض کردند که ای پادشاه
آیا فرمانی امضا ننمودی که هر که تا سی روز نزد خدائی
یا انسانی سوای توای پادشاه مسئلتی نماید در چاه شیران
افکنده شود، پادشاه در جواب گفت این امر موافق
شریعت مادیان و فارسیان که منسوخ نمیشود صحیح
است ۱٤ پس ایشان در حضور پادشاه جواب دادند و گفتند
که این دانیال که از اسیران یهودا میباشد بتوای پادشاه
و بفرمانیکه امضا نمودهٔ اعتنا نمینماید بلکه هر روز سه
مرتبه مسئلت خود را مینماید ۱۵ آنگاه پادشاه چون این
سخن را شنید بر خویشتن بسیار خشمگین گردید و
دل خود را برهانیدن دانیال مشغول ساخت و تا غروب
آفتاب برای استخلاص او سعی مینمود ۱٦ آنگاه آن اشخاص

تا آن والیان بایشان حساب دهند و هیچ ضرری بپادشاه برسد ٤ پس این دانیال بر سائر وزراء ووالیان تفوق جست زیرا کـه روح فاضل در او بود و پادشاه اراده داشت که او را بر تمامی مملکت نصب نماید ٥ پس وزیران و والیان بهانه میجستند تا شکایتی در امور سلطنت بر دانیال بیاورند امـا نتوانستند کـه هیچ علتی یـا تقصیری بیابند چونکه او امین بود و خطائی یـا تقصیری در او هرگز یافت نشد ٦ پس آن اشخاص گفتند کـه در این دانیال هیچ علتی پیدا نخواهیم کرد مگر اینکه آنرا دربارهٔ شریعت خدایش در او بیابیم ٧ آنگاه این وزراء و والیان نزد پادشاه جمع شدند و او را چنین گفتند ای داریوش پادشاه تا ابد زنده باش ٨ جمیع وزرای مملکت و رؤسا و والیان و مشیران و حاکمان با هم مشورت کرده اند که پادشاه حکمی استوار کند و قدغن بلیغی نماید که هر کسی که تا سی روز از خدائی یا انسانی سوای تو ای پادشاه مسئلتی نماید در چاه شیران افکنده شود ٩ پس ای پادشاه فرمان را استوار کن و نوشته را امضا فرما تا موافق شریعت مادیان و فارسیان که منسوخ نمیشود تبدیل نگردد ١٠ بنا بر این داریوش پادشاه نوشته و فرمان

در من گناهی یافت نشد و هم در حضور تو ای پادشاه تقصیری نورزیده بودم ۲٤ آنگاه پادشاه بی نهایت شادمان شده امر فرمود که دانیال را از چاه بر آورند و دانیال را از چاه بر آوردند و از آنجهة که بر خدای خود توکل نموده بود در او هیچ ضرری یافت نشد ۲٥ و پادشاه امر فرمود تا آن اشخاص را که بر دانیال شکایت آورده بودند حاضر ساختند و ایشان را با پسران و زنان ایشان در چاه شیران انداختند و هنوز بته چاه نرسیده بودند که شیران بر ایشان حمله آورده همه استخوان های ایشان را خورد کردند ۲٦ بعد از آن داریوش پادشاه بجمیع قومها و امتها و زبانهائی که در تمامی جهان ساکن بودند نوشت که سلامتی شما افزون باد ۲۷ از حضور من فرمانی صادر شده است که در هر سلطنتی از ممالك من (مردمان) بحضور خدای دانیال لرزان و ترسان باشند زیرا که او خدای حی و تا ابدالاباد قیوم است و ملکوت او بی زوال و سلطنت او غیر متناهی است ۲۸ اواست که نجات میدهد و میرهاند و آیات و عجایب را در آسمان و در زمین ظاهر میسازد و اوست که دانیال را از چنك شیران رهائی داده است ۲۹ پس این دانیال در سلطنت داریوش و در سلطنت کورش فارسی

نزد پادشاه جمع شدند و بپادشاه عرض کردند که ای
پادشاه بدانکه قانون مادیان و فارسیان این است که
هیچ فرمان یا حکمیکه پادشاه آن را استوار نماید تبدیل
نشود ۱۷ پس پادشاه امر فرمود تا دانیال را بیاورند و او
را در چاه شیران بیندازند و پادشاه دانیال را خطاب
کرده گفت خدای تو که او را پیوسته عبادت مینمائی
تو را رهائی خواهد داد ۱۸ و سنگی آورده آن را بر دهنه
چاه نهادند و پادشاه آنرا بمهر خود و مهر امرای خویش مختوم
ساخت تا امر در بارهٔ دانیال تبدیل نشود ۱۹ آنگاه پادشاه
بقصر خویش رفته شب را بروزه بسر برد و بحضور وی
اسباب عیش او را نیاوردند و خوابش از او رفت ۲۰ پس
پادشاه صبح زود وقت طلوع فجر برخاست و بتعجیل
بچاه شیران رفت ۲۱ و چون نزد چاه شیران رسید بآواز
حزین دانیال را صدا زد و پادشاه دانیال را خطاب کرده
گفت ای دانیال بندهٔ خدای حی آیا خدایت که او را
پیوسته عبادت مینمائی برهانیدنت از شیران قادر بوده
است ۲۲ آنگاه دانیال بپادشاه جواب داد که ای پادشاه
تا بابد زنده باش ۲۳ خدای من فرشتهٔ خود را فرستاده دهان
شیران را بست تا بمن ضرری نرسانند چونکه بحضور وی

آهنین داشت و باقیمانده را میخورد و پاره پاره می‌کرد و بپایهای خویش پایمال می‌نمود و مخالف همهٔ وحوشی که قبل از او بودند بود وده شاخ داشت ۸ پس در این شاخها تأمل مینمودم که اینک از میان آنها شاخ کوچك دیگری بر آمد و پیش رویش سه شاخ از آن شاخ های اول از ریشه کنده شد و اینك این شاخ چشمانی مانند چشم انسان و دهانیکه به سخنان تکبر آمیز متکلم بود داشت ۹ و نظر میکردم تا کرسیها بر قرار شد و قدیم الایام جلوس فرمود و لباس او مثل برف سفید و موی سرش مثل پشم پاك و عرش او شعله های آتش و چرخ های آن آتش ملتهب بود ۱۰ نهری از آتش جاری شده از پیش روی او بیرون آمد، هزاران هزار او را خدمت میکردند و کرور ها کرور بحضور وی استاده بودند، دیوان بر پاشد ودفترها گشوده گردید ۱۱ آنگاه نظر کردم بسبب سخنان تکبر آمیزیکه آن شاخ می‌گفت، پس نگریستم تاآن وحش کشته شد و جسد او هلاك گردیده بآتش مشتعل تسلیم شد ۱۲ اما سائر وحوش سلطنت را از ایشان گرفتند لکن درازی عمر تازمانی و وقتی بایشان داده شد ۱۳ ودر رؤیای شب نگریستم و اینك مثل پسر انسان

فیروز مینمود .

باب هفتم

۱ در سال اول بلشصر پادشاه بابل دانیال در بسترش خوابی و رؤیاهای سرش را دید پس خوابرا نوشت و کلیهٔ مطالب را بیان نمود ۲ پس دانیال متکلم شده گفت شبانگاهان در عالم رؤیا شده دیدم که ناگاه چهار باد آسمان بر روی دریای عظیم تاختند ۳ و چهار وحش بزرگ که مخالف یکدیگر بودند از دریا بیرون آمدند ٤ اول آنها مثل شیر بود و بالهای عقاب داشت و من نظر کردم تا بالهایش کنده گردید و او از زمین بر داشته شده بر پایهای خود مثل انسان قرار داده گشت و دل انسان باو داده شد ٥ و اینك وحش دوم دیگر مثل خرس بود و بر یکطرف خود بلند شد و در دهانش در میان دندانهایش سه دنده بود و ویرا چنین گفتند بر خیز و گوشت بسیار بخور ٦ بعد از آن نگریستم و اینك دیگری مثل پلنك بود که بر پشتش چهار بال مرغ داشت و این وحش چهار سر داشت و سلطنت باو داده شد ۷ بعد از آن در رؤیاهای شب نظر کردم و اینك وحش چهارم که هولناك و مهیب و بسیار زور آور بود و دندانهای بزرك

از رفقایش سختتر بود ۲۱ پس ملاحظه کردم و این شاخ با مقدسان جنگ کرده بر ایشان استیلا یافت ۲۲ تا حینیکه قدیم‌الایام آمد و داوری بمقدسان حضرت اعلی تسلیم شد و زمانی رسید که مقدسان ملکوترا متصرف آوردند ۲۳ پس او چنین گفت وحش چهارم سلطنت چهارمین بر زمین خواهد بود و مخالف همه سلطنتها خواهد بود و تمامی جهانرا خواهد خورد و آنرا پایمال نموده پاره پاره خواهد کرد ۲٤ و ده شاخ از این مملکت ده پادشاه میباشند که خواهند برخواست و دیگری بعد از ایشان خواهد برخاست و او مخالف اولین خواهد بود و سه پادشاه را بزیر خواهد افکند ۲۵ و سخنان بضد حضرت اعلی خواهد گفت و مقدسان حضرت اعلی را ذلیل خواهد ساخت و قصد تبدیل نمودن زمانها و شرایع خواهد نمود و ایشان تا زمانی و دو زمان و نصف زمان بدست او تسلیم خواهند شد ۲٦ پس دیوان بر پا خواهد شد و سلطنت او را از او گرفته آنرا با انتها تمام و تلف خواهند نمود ۲۷ و ملکوت و سلطنت و حشمت مملکتی که زیر تمامی آسمانها است بقوم مقدسان حضرت اعلی داده خواهد شد که ملکوت او ملکوت جاودانی است و جمیع ممالک او را عبادت و اطاعت خواهند نمود ۲۸ انتهای

با ابرهای آسمان آمد و نزد قدیم الایام رسید و او را
بحضور وی آوردند ۱۴ و سلطنت و جلال و ملکوت به او
داده شد تا جمیع قومها وامتها و زبانها او را خدمت نمایند،
سلطنت او سلطنت جاودانی و بی زوال است و ملکوت
او زایل نخواهد شد ۱۵ اما روح من دانیال درجسدم
مدهوش شد و رؤیا های سرم مرامضطرب ساخت۱۶ وبیکی
از حاضرین نزدیك شده حقیقت این همه امور رااز وی پرسیدم
و او بمن تکلم نموده تفسیر امور را برای من بیان کرد
۱۷ که این وحوش عظیمی که (عدد) ایشان چهاراست چهار
پادشاه میباشند که از زمین خواهندبر خاست۱۸ اما مقدسات
حضرت اعلی سلطنت را خواهند یافت و مملکترا تاأبد و
تا ابدالاباد متصرف خواهند بود ۱۹ آنگاه آرزو داشتم
که حقیقت امر را در بارهٔ وحش چهارم که مخالف همهٔ
دیگران و بسیار هولناك بود و دندان هـای آهنین و
چنگال های برنجین داشت و سائرین را میخورد و پاره
پاره میکرد و بپایهای خود پایمال مینمود بدانم ۲۰ و کیفیت
ده شاخ را که بر سر او بود و آن دیگری را که بر آمد و
پیش روی او سه شاخ افتاد یعنی آن شاخی که چشمان و
دهانی را که سخنان تکبر آمیز میگفت داشت و نمایش او

دیدم آمد و بشدت قوت خویش نزد او دوید ۷ و او را دیدم که چون نزد قوچ رسید بااو بشدت غضبناك شده قوچ را زد و هر دو شاخ او را شکست و قوچ را یارای مقاومت با وی نبود پس ویرا بزمین انداخته پایمال کرد وکسی نبود که قوچرا از دستش رهائی دهد ۸ و بز بینهایت بزرك شد و چون قوی گشت آن شاخ بزرك شکسته شد و در جایش چهار شاخ معتبر سوی بادهای اربعهٔ آسمان بر آمد ۹ واز یکی از آنها یك شاخ کوچك بر آمد وبسمت جنوب و مشرق و فخر زمینها بسیار بزرك شد ۱۰ و بضد لشکر آسمانها قوی شده بعضی از لشکر و ستارگانرا بزمین انداخته پایمال نمود ۱۱ و بضد سردار لشکر بزرك شد و قربانی دائمی از او گرفته شد و مکان مقدس او منهدم گردید ۱۲ و لشکری بضد قربانی دائمی بسبب عصیان (قوم نبوی) داده شد و آن (لشکر) راستی را بزمین انداختند و او (موافق رأی خود) عمل نموده کامیاب گردید ۱۳ ومقدسیرا شنیدم که سخن میگفت و مقدس دیگری از آن یك که سخن میگفت پرسید که رؤیا در باره قربانی دایمی و معصیت مهلك که قدس لشکر را بپایمال شدن تسلیم

امر تا باینجاست ، فکرهای من دانیال مرا بسیار مضطرب
نمود و هیئتم در من متغیر گشت لیکن این امر را در
دل خود نگاهداشتم

باب هشتم

۱ در سال سوم سلطنت بلشصر پادشاه رؤیائی بر من
دانیال ظاهر شد بعد از آنکه اول بمن ظاهر شده بود
۲ و در رؤیا نظر کردم و میدیدم که من در دارالسلطنه
شوشن که در ولایت عیلام میباشد بودم و در عالم رؤیا
دیدم که نزد نهراولای میباشم ۳ پس چشمان خود را بر
افراشته دیدم که ناگاه قوچی نزد نهر ایستاده بود که
دو شاخ داشت و شاخهایش بلند بود و یکی از دیگری
بلندتر و بلندترین آنها آخر برآمد ٤ و قوچ را دیدم
که بسمت مغرب و شمال و جنوب شاخ میزد و هیچ
وحشی با او مقاومت نتوانست کرد و کسی نبود که
از دستش رهائی دهد و بر حسب رای خود عمل نموده
بزرگ میشد ٥ و حینیکه متفکر میبودم اینک بز نری
از طرف مغرب بر روی تمامی زمین میامد و زمین را
لمس نمیکرد و در میان چشمان بز نر شاخی معتبر بود
٦ و بسوی آن قوچ صاحب دو شاخ که آنرا نزد نهر ایستاده

۲۳ و در آخر سلطنت ایشان چون گناه عاصیان باتمام رسیده
باشد آنگاه پادشاهی سخت روی و در مکر ها ماهر
خواهد برخاست ۲٤ و قوت او عظیم خواهد شد لیکن
نه از توانائی خودش و خرابیهای عجیب خواهد نمود و
کامیاب شده (موافق رأی خود) عمل خواهد نمود و
عظما و قوم مقدسانرا هلاك خواهد نمود ۲۵ واز مهارت او
مکر در دستش پیش خواهد رفت ودر دل خود مغرور
شده بسیاری را بغتةً هلاك خواهد ساخت و با امیر امیران
مقاومت خواهد نمود اما بدون دست شکسته خواهد شد
۲٦ پس رؤیائیکه در باره شام و صبح گفته شد یقین است اما
تو رؤیا را برهم نه زیرا که بعد از ایام بسیار واقع خواهد
شد ۲۷ آنگاه من دانیال تا اندك زمانی ضعیف وبیمار شدم
پس برخاسته بکار های پادشاه مشغول گردیدم اما در بارهٔ
رؤیا متحیر ماندم واحدی معنی آنرا نفهمید

باب نهم

۱ درسال اول داریوش بن احشورش که از نسل مادیان
و بر مملکت کلدانیان پادشاه شده بود ۲ در سال اول
سلطنت او من دانیال عدد سالهائیرا کـه کلام خداوند
در بارهٔ آنها به ارمیای نبی نازل شده بود از کتب فهمیدم

میکند تا بکی خواهد بود ۱٤ و او بمن گفت تا دو
هزار و سیصد شام و صبح آنگاه مقدس تطهیر خواهد
شد ۱٥ و چون من دانیال رؤیا را دیدم و معنی آنرا طلبیدم
ناگاه شبیه مردی نزد من بایستاد ۱٦ و آواز آدمی را از
میان (نهر) اولای شنیدم که ندا کرده و میگفت ای جبرائیل
این مرد را از معنی این رؤیا مطلع ساز .
۱۷ پس او نزد جائیکه ایستاده بودم آمد و چون آمد من
ترسان شده بروی خود در افتادم و او مرا گفت ای پسر
انسان بدانکه این رؤیا برای زمان آخر میباشد
۱۸ و حینیکه او با من سخن میگفت من بر روی خود بزمین
در خواب سنگین میبودم و او مرا لمس نموده در جائیکه
بودم بر پاداشت ۱۹ و گفت اینك من ترا از آنچه در آخر
غضب واقع خواهد شد اطلاع میدهم زیرا که انتها در
زمان معین واقع خواهد شد ۲۰ اما آن قوچ صاحب دو
شاخ که آنرا دیدی پادشاهان مادیان و فارسیان میباشند
۲۱ و آن بز نر ستبر پادشاه یونان میباشد و آن شاخ
بزرگیکه در میان دو چشمش بود پادشاه اول است
۲۲ و اما آن شکسته شدن و چهار در جایش بر آمدن،
چهار سلطنت از قوم او اما نه از قوت او برپا خواهند شد

گذارده سلوک نمائیم ۱۱ و تمامی اسرائیل از شریعت تو
تجاوز نموده و روگردان شده بآواز تو گوش نگرفته
اند بنا بر این لعنت و سوگندیکه در توراة موسی
بندهٔ خدا مکتوب است بر ما مستولی گردیده چونکه
باو گناه ورزیده‌ایم ۱۲ و او کلام خود را که بضدما و بضد
داوران ما که بر ما داوری می نمودند گفته بود استوار
نموده و بلای عظیمی بر ما وارد آورده است زیرا که
زیر تمامی آسمان حادثهٔ واقع نشده مثل آنکه بر اورشلیم
واقع شده است ۱۳ تمامی این بلا بر وفق آنچه در توراه
موسی مکتوب است بر ما وارد شده است معهذا نزد یهوه
خدای خود مسئلت ننمودیم تا از معصیت خود بازگشت
نموده راستی تو را بفهمیم ۱٤ بنا بر این خداوند بر این بلا
مراقب بوده آنرا بر ما وارد آورد زیراکه یهوه خدای ما
در همهٔ کارهائیکه میکند عادل است اما ما بآواز او گوش
نگرفتیم ۱۵ پس الان ای خداوند خدای ما که قوم خود
را بدست قوی از زمین مصر بیرون آورده اسمی برای
خود پیدا کردهٔ چنانکه امروز شده است ما گناه ورزیده
و شرارت نموده‌ایم ۱٦ ای خداوند مسئلت آنکه بر حسب
تمامی عدالت خود خشم و غضب خویشرا از شهر خود

که هفتاد سال در خرابی اورشلیم تمام خواهد شد ۳ پس
روی خود را بسوی خداوند خدا متوجه ساختم تا با دعا
و تضرعات و روزه و پلاس و خاکستر مسئلت نمایم ۴ و
نزد یهوه خدای خود دعا کردم و اعتراف نموده گفتم ای
خداوند خدای عظیم و مهیب که عهد و رحمترا با محبان
خویش و آنانیکه فرایض ترا حفظ مینمایند نگاه میداری
۵ ما گناه و عصیان و شرارت ورزیده و تمرد نموده و از
اوامر و احکام تو تجاوز کرده ایم ۶ و بندگانت انبیائیکه
باسم تو بپادشاهان و سروران و پدران ما و بتمامی قوم
زمین سخن گفتند گوش نگرفته ایم ۷ ای خداوند
عدالت از آن تواست و رسوائی از آن ماست چنانکه
امروز شده است از مردان یهودا و ساکنان اورشلیم
و همه اسرائیلیان چه نزدیك و چه دور در همهٔ زمینهائیکه
ایشانرا بسبب خیانتیکه بتو ورزیده اند در آنها پراکنده
ساختهٔ ۸ ای خداوند رسوائی از آن ما وپادشاهان و
سروران و پدران ما است زیرا که بتو گناه ورزیده ایم
۹ خداوند خدای مارا رحمتها و مغفرتها است هر چند بدو
گناه ورزیده ایم ۱۰ و کلام یهوه خدای خود را نشنیده‌ایم
تا در شریعت او که بوسیلهٔ بندگانش انبیاء پیش‌ما

من متکلم شده گفت ای دانیال الان من بیرون آمده ام
تا ترا فطانت و فهم بخشم ۲۳ در ابتدای تضرعات تو امر
صادر گردید و من آمدم تا ترا خبر دهم زیرا که تو
بسیار محبوب هستی پس در اینکلام تأمل کن و رؤیا
را فهم نما ۲٤ هفتاد هفته برای قوم تو و برای شهر
مقدست مقرر میباشد تا تقصیر های آنها تمام شود و گناهان
آنها به انجام رسد و کفاره بجهة عصیان کرده شود
و عدالت جاودانی آورده شود و رؤیا و نبوت مختوم
گردد و قدس الاقداس مسح شود ۲۵ پس بدان و بفهم که از
صدور فرمان بجهة تعمیر نمودن و بنا کردن اورشلیم
تا (ظهور) مسیح رئیس هفت هفته و شصت و دو هفته
خواهد بود و (اورشلیم) با کوچه ها وحصار در زمانهای
تنگی تعمیر وبنا خواهد شد ۲٦ وبعد از آن شصت و دو
هفته مسیح منقطع خواهد گردید و از آن او نخواهد
بود بلکه قوم آن رئیس که میآید شهر و قدسرا خراب
خواهند ساخت و آخر او در آن سیلاب خواهد بود
و تا آخر جنك خرابیها معین است ۲۷ و او با اشخاص
بسیار دریك هفته عهدرا استوار خواهد ساخت و در
نصف آن هفته قربانی و هدیه را موقوف خواهد کرد

اورشلیم و از کوه مقدس خود بر گردانی زیرا بسبب
گناهان ما و معصیتهای پدران ما اورشلیم و قوم تو نزد
همهٔ مجاوران ما رسوا شده است ۱۷ پس حال ای خدای
ما دعا و تضرعات بندهٔ خود را اجابت فرما و روی خود
را بر مقدس خویش که خراب شده است بخاطر خداوندیت
متجلی فرما ۱۸ ایخدایم گوش خود را فرا گیر و بشنو و
چشمان خود را باز کن و بخرابیهای ما و شهریکه
باسم تو مسمی است نظر فرما زیرا که ما تضرعات خود
را نه برای عدالت خویش بلکه برای رحمتهای عظیم
تو بحضور تو می‌نمائیم ۱۹ ای خداوند بشنو ، ای خداوند
بیامرز ، ای خداوند استماع نموده بعمل آور ، ای خدای
من بخاطر خودت تأخیر منما زیرا که شهر تو و قوم تو
باسم تو مسمی میباشند ۲۰ و چون من هنوز سخن میگفتم
و دعا مینمودم و بگناهان خود و گناهان قوم خویش
اسرائیل اعتراف میکردم و تضرعات خود را برای کوه
مقدس خدایم بحضور یهوه خدای خویش معروض میداشتم
۲۱ چون هنوز دردعامتکلم مینمودم آن مرد جبرائیل که
او را در رؤیای اول دیده بودم بسرعت پرواز نموده
بوقت هدیه شام نزد من رسید ۲۲ و مرااعلام نمودو با

رؤیای عظیم را مشاهده مینمودم و قوت در من باقی نماند
و خرمی من به پژمردگی مبدل گردید و دیگر هیچ طاقت
نداشتم ۹ اما آواز سخنانشرا شنیدم و چون آواز کلام
او را شنیدم بروی خود برزمین افتاده بیهوش گردیدم
۱۰ که ناگاه دستی مرا لمس نمود و مرا بر دو زانو و کف
دستهایم بر خیزانید ۱۱ و او مرا گفت ای دانیال مرد بسیار
محبوب کلامیرا که من بتو میگویم فهم کن و بر پایهای
خود بایست زیرا که الان نزد تو فرستاده شده ام و چون
اینکلامرا بمن گفت لرزان بایستادم ۱۲ و مرا گفت ای دنیال
مترس زیرا از روز اول که دل خود را بر آن نهادی
که بفهمی و بحضور خدای خود تواضع نمائی سخنان
تو مستجاب گردید و من بسبب سخنانت آمده ام ۱۳ اما
رئیس مملکت فارس بیست و یك روز بامن مقاومت نمود
و میکائیل که یکی از رؤسای اولین است به اعانت من
آمد و من در آنجا نزد پادشاهان فارس ماندم ۱٤ و من آمدم
تا ترا از آنچه در ایام آخر بر قوم تو واقع خواهد شد
اطلاع دهم زیرا که این رؤیا برای ایام طویل است ۱۵ و چون
اینگونه سخنانرا بمن گفته بود بروی خود برزمین افتاده
گنگ شدم ۱٦ که ناگاه کسی شبیه بنی آدم لبهایمرا

و بر کنگرهٔ رجاسات خراب کنندهٔ خواهد آمد .والی النهایه آنچه مقدر است بر خراب کننده ریخته خواهد شد

باب دهم

۱ درسال سوم کورش پادشاه فارس امری بر دانیال که به بلطشصر مسمی بود کشف گردید و آن امر صحیح و مشقت عظیمی بود پس امر را فهمید و رؤیا را دانست ۲ در آن ایام من دانیال سه هفته تمام ماتم گرفتم ۳ خوراك لذیذ نخوردم و گوشت وشراب بدهانم داخل نشد و تا انقضای آن سه هفته خویشتنرا تدهین ننمودم ٤ و در روز بیست وچهارم ماه اول من بر کنار نهر عظیم یعنی دجله بودم ٥ر چشمان خود رابر افراشته دیدم که ناگاه مردی ملبس بکتان که کمربندی از طلای اوفاز بر کمر خودداشت ٦ وجسداو مثل زبر جد و روی وی مانند برق و چشمانش مثل شعله‌های آتش وبازوهاو پایهایش مانندرنك برنج صیقلی و آواز کلام او مثل صدای گروه عظیمی بود ۷ و من دانیال تنها آن رؤیا را دیدم و کسانیکه همراه من بودند رویا را ندیدند لیکن لرزش عظیمی بر ایشان مستولی شد و فرار کرده خود را پنهان کردند ۸ و من تنها ماندم و آن

بر جانب و چهارمین از همه دولتمند تر خواهد بود و
چون بسبب توانگری خویش قوی گردد همه را به ضد
مملکت یونان بر خواهد انگیخت ۳ و پادشاهی جبار
خواهد بر خاست و بر مملکت عظیمی سلطنت خواهد
نمود و بر حسب اراده خود عمل خواهد کرد ٤و چون
بر خیزد سلطنت او شکسته خواهد شد وبسوی باد های اربعهٔ
آسمان تقسیم خواهد گردید اما به ذریت او و نه موافق
استقلالیکه او میداشت زیرا که سلطنت او از ریشه کنده
شده و بدیگران غیر از ایشان داده خواهد شد ٥ و پادشاه
جنوب با یکی از سرداران خود قوی شده بر او غلبه
خواهد یافت و سلطنت خواهد نمود و سلطنت اوسلطنت
عظیمی خواهد بود٦ و بعد از انقضای سالها ایشان هم داستان
خواهند شد و دختر پادشاه جنوب نزد پادشاه شمال
آمده با او مصالحه خواهد نمود لیکن قوت بازوی خود
را نگاه نخواهد داشت و او و بازویش بر قرار نخواهد
ماند و آن دختر و آنانیکه او را خواهند آورد و پدرش
و آنکه او را تقویت خواهد نمود در آن زمان تسلیم
خواهند شد ۷ و کسی از رمونه های ریشه هایش در جای
او خواهد بر خاست و با لشکری آمده بقلعهٔ پادشاه

لمس نمود و من دهان خود را گشوده متکلم شدم
و با آنکسیکه پیش من ایستاده بود گفتم ای آقایم از این
رؤیا درد شدیدی مرا در گرفته است و دیگر هیچ قوت
نداشتم ۱۷ پس چگونه بندهٔ آقایم بتواند با آقایم گفتگو
نماید و حال آنکه از آن وقت هیچ قوت در من برقرار
نبوده بلکه نفس هم در من باقی نمانده است ۱۸ پس شبیه
انسانی بار دیگر مرا لمس نموده تقویت داد ۱۹ و گفت ای
مرد بسیار محبوب مترس سلام بر تو باد و دلیر و قوی باش
چون اینرا بمن گفت تقویت یافتم و گفتم ای آقایم بگو
زیرا که مرا قوت دادی ۲۰ پس گفت آیا میدانی که سبب
آمدن من نزد توچیست، والان برمیگردم تا با رئیس فارس
جنگ نمایم وبمجرد بیرون رفتنم اینک رئیس یونان خواهد
آمد ۲۱ لیکن ترا از آنچه در کتاب حق مرقوم است اطلاع
خواهم داد و کسی غیر از رئیس شما میکائیل نیست که مرا
بضد اینها مدد کند

باب یازدهم

۱ ودر سال اول داریوش مادی من نیز ایستاده بودم تا او
را استوار سازم وقوت دهم ۲ و الان ترا براستی اعلام
مینمایم، اینک سه پادشاه بعد از این در فارس خواهند

نمایند اما ایشان خواهند افتاد ۱۵ پس پادشاه شمال خواهد
آمد و سنگرها بر پا نموده شهر حصار دار را خواهد
گرفت و نه افواج جنوب و نه برگزیدگان او یارای
مقاومت خواهند داشت بلکه ویرا هیچ یارای مقاومت
نخواهد بود ۱۶ و آنکس که ضد وی میآید بر حسب
رضامندی خود عمل خواهد نمود و کسی نخواهد بود
که با وی مقاومت تواند نمود پس در فخر زمینها توقف
خواهد نمود و آن بدست وی تلف خواهد شد ۱۷ و عزیمت
خواهد نمود که با قوت تمامی مملکت خویش داخل بشود
و با وی مصالحه خواهد کرد و او دختر زنانرا بوی خواهد
داد تا آنرا هلاک کند اما او ثابت نخواهد ماند و از آن او
نخواهد بود ۱۸ پس بسوی جزیره ها توجه خواهد نمود و
بسیاری از آنها را خواهد گرفت لیکن سرداری سرزنش او
را باطل خواهد کرد بلکه انتقام سرزنش او را از او خواهد
گرفت ۱۹ پس بسوی قلعه های زمین خویش توجه خواهد نمود
اما لغزش خواهد خورد و افتاده ناپدید خواهد شد ۲۰ پس در
جای او عاملی خواهد برخاست که جلال سلطنت را از میان
خواهد برداشت لیکن در اندک ایامی او نیز هلاک خواهد شد نه
بغضب و نه بجنگ ۲۱ و در جای او حقیری خواهد برخاست اما

شمال داخل خواهد شد و با ایشان (جنگ) نموده غلبه
خواهد یافت ۸ و خدایان و بتهای ریخته شده ایشان را نیز
با ظروف گرانبهای ایشان از طلا و نقره بمصر باسیری
خواهد برد و سالهائی چند از پادشاه شمال دست خواهد
برداشت ۹ و بمملکت پادشاه جنوب داخل شده باز بولایت
خود مراجعت خواهد نمود ۱۰ و پسرانش محاربه خواهند
نمود و گروهی از لشکر های عظیم را جمع خواهند کرد
و ایشان داخل شده مثل سیل خواهند آمد و عبور خواهند
نمود و بر گشته تا بقلعهٔ او جنگ خواهند کرد ۱۱ و پادشاه
جنوب خشمناك شده بیرون خواهد آمد و با وی یعنی با
پادشاه شمال جنگ خواهد نمود و وی گروه عظیمی بر پا
خواهد کرد و آن گروه بدست وی تسلیم خواهند شد
۱۲ و چون آن گروه بر داشته شود دلش مغرور خواهدشد
و کرور ها را هلاك خواهد ساخت اما قوت نخواهد یافت
۱۳ پس پادشاه شمال مراجعت کرده لشکری عظیمتر از اول
بر پا خواهد نمود و بعد از انقضای مدت سالها با لشکر
عظیمی و دولت فراوانی خواهد آمد ۱٤ ودر آنوقت بسیاری
با پادشاه جنوب مقاومت خواهند نمود وبعضی از ستمکیشان
قوم تو خویشترا خواهند بر افراشت تا رؤیا را ثابت

مراجعت خواهد کرد و دلش بضد عهد مقدس جازم خواهد بود پس (بر حسب ارادهٔ خود) عمل نموده به زمین خود خواهد بر گشت ۲۹ و در وقت معین مراجعت نموده بزمین جنوب وارد خواهد شد لیکن آخرش مثل اولش نخواهد بود ۳۰ و کشتیها از کتیم بضد او خواهند آمد لهذا مأیوس شده رو خواهد برتافت و بضد عهد مقدس خشمناك شده (بر حسب ارادهٔ خود) عمل خواهد نمود و بر گشته بآنانیکه عهد مقدس را ترك می کنند توجه خواهد نمود ۳۱ و افواج از جانب او بر خاسته مقدس حصین را نجس خواهند نمود و قربانی سوختنی دایمی را موقوف کرده رجاست ویرانی را بر پا خواهند داشت ۳۲ و آنانی را که بضد عهد شرارت میورزند با مکرها گمراه خواهد کرد اما آنانیکه خدای خویش را می شناسند قوی‌شده (کارهای عظیم) خواهند کرد ۳۳ و حکیمان قوم بسیاری را تعلیم خواهند داد لیکن ایامی چند بشمشیر و آتش و اسیری و تاراج خواهند افتاد ۳۴ و چون بیفتند نصرت کمی‌خواهند یافت و بسیاری بافریب بایشان ملحق خواهند شد ۳۵ و بعضی از حکیمان بجهة امتحان ایشان لغزش خواهندخورد که تا وقت آخر طاهر و سفید بشوند زیرا که زمان معین هنوز نیست ۳۶ و آن پادشاه موافق ارادهٔ خود عمل

جلال سلطنت را بوی نخواهند داد و او ناگهان داخل شده سلطنترا با حیله ها خواهد گرفت ۲۲ و سیل افواج ورئیس عهد نیز از حضور او رفته و شکسته خواهند شد ۲۳ و از وقتیکه ایشان با وی همداستان شده باشند او بحیله رفتار خواهد کرد و با جمعی قلیل افراشته و بزرگ خواهد شد۲٤ و ناگهان بنرومند ترین بلاد وارد شده کارهائی را که نه پدرانش و نه پدران پدرانش کرده باشند بجا خواهد آورد و غارت و غنیمت و اموال را بایشان بذل خواهد نمود و بضد شهر های حصار دار تدبیر ها خواهد نمود لیکن اندك زمانی خواهد بود ۲٥و قوت و دل خود را با لشکر عظیمی بضد پادشاه جنوب بر خواهد انگیخت و پادشاه جنوب با فوج بسیار عظیم و قوی تهیهٔ جنك خواهد دید اما یارای مقاومت نخواهد داشت زیرا که بضد او تدبیر ها خواهند نمود ۲٦ و آنانیکه خوراك اورا میخورند او را شکست خواهند داد و لشکر او تلف خواهد شد و بسیاری کشته خواهند افتاد ۲۷ و دل این دو پادشاه ببدی مایل خواهد شد و بر یك سفره دروغ خواهند گفت اما پیش نخواهد رفت زیرا که هنوز انتها برای وقت معین خواهد بود ۲۸ پس باموال بسیار بزمین خود

های طالا و نقره و بر همهٔ نفایس مصر استیلا خواهد یافت و لبیان و حبشیان در موکب او خواهند بود ٤٤ لیکن اخبار از مشرق و شمال او را مضطرب خواهند ساخت لهذا با خشم عظیمی بیرون رفته اشخاص بسیاریرا تباه کرده بالکل هلاك خواهد ساخت ٤٥ و خیمه های ملوکانهٔ خود را در کوه مجید مقدس در میان دو دریا بر پا خواهد نمود لیکن باجل خود خواهد رسید و معینی نخواهد داشت ٭

باب دوازدهم

١ و در آنزمان میکائیل امیر عظیمیکه برای پسران قوم تو ایستاده است خواهد بر خاست و چنان زمان تنگی خواهد شد که از حینیکه امتی بوجود آمده است تا امروز نبوده و در آنزمان هر یك از قوم تو که در دفتر مکتوب یافت شود رستگار خواهد شد ٢ و بسیاری از آنانی که در خاك زمین خوابیده اند بیدار خواهند شد اما اینان بجهة حیات جاودانی و آنان بجهة خجالت و حقارت جاودانی ٣ و حکیمان مثل روشنائی افلاك خواهند درخشید و آنانیکه بسیاریرا براه عدالت رهبری می نمایند مانند ستارگان خواهند بود تا ابد الاباد ٤ اما تو ای دانیال کلامرا مخفی دار و کتاب را تا زمان آخر مهر کن ٬ بسیاری بسرعت تردد خواهند نمود و علم افزوده خواهد گردید ٥ پس من دانیال نظر

نموده خویشتن را بر همهٔ خدایان افراشته و بزرگ خواهد نمود و بضد خدای خدایان سخنان عجیب خواهد گفت و تا انتهای غضب کامیاب خواهد شد زیرا آنچه مقدر است بوقوع خواهد پیوست ۳۷ و بخدای پدران خود و بمحبت زنان اعتنا نخواهد نمود بلکه بهیچ خدا اعتنا نخواهد نمود زیرا خویشتن را از همه بلند بر خواهد شمرد ۳۸ و در جای او خدای قلعه ها را تکریم خواهد نمود و خدائیرا که پدرانش او را نشناختند با طلا و نقره و سنگهای گرانبها و نفایس تکریم خواهد نمود ۳۹ و با قلعه های حصین مثل خدای بیگانه عمل خواهد نمود و آنانیرا که بدو اعتراف نمایند در جلال ایشان خواهد افزود و ایشان را بر اشخاص بسیار تسلط خواهد داد و زمین را برای اجرت (ایشان) تقسیم خواهد نمود ۴۰ و در زمان آخر پادشاه جنوب با وی مقاتله خواهد نمود و پادشاه شمال با عرابه ها و سواران و کشتیهای بسیار مانند گردباد بضد او خواهد آمد و بزمین ها سیلان کرده از آنها عبور خواهد کرد ۴۱ و بفخر زمینها وارد خواهد شد و بسیاری خواهند افتاد اما ایشان یعنی ادوم و موآب و رؤسای بنی عمون از دست او خلاصی خواهند یافت ۴۲ و دست خود را بر کشور ها دراز خواهد کرد و زمین مصر رهائی نخواهد یافت ۴۳ و بر خزانه

کردم و اینك دو نهر دیگر یکی باینطرف نهر و دیگری
بآنطرف نهر ایستاده بودند ٦ و یکی از ایشان بآن مرد
ملبس بکتان که بالای آبهای نهر ایستاده بود گفت انتهای
این عجایب تا بکی خواهد بود ۷ و آن مرد ملبس بکتانرا
که بالای آبهای نهر ایستاده بود شنیدم که دست راست و
دست چپ خود را بسوی آسمان بر افراشته بحی ابدی قسم
خورد که برای زمانی و دو زمان و نصف زمان خواهد
بود و چون زور کندگی قوت قوم مقدس باتمام رسد آنگاه
همهٔ این امور به اتمام خواهد رسید ۸ و من شنیدم اما درك
نکردم پس گفتم ای آقایم آخر این امور چه خواهد بود
۹ او جواب داد که ای دانیال برو زیرا این کلام تا زمان
آخر مخفی و مختوم شده است ۱۰ بسیاری طاهر و سفید
و مصفی خواهند گردید و شریران شرارت خواهند ورزید
و هیچ کدام از شریران نخواهند فهمید لیکن حکیمان
خواهند فهمید ۱۱ و از هنگام موقوف شدن قربانی دائمی
و نصب نمودن رجاست ویرانی هزار و دویست و نود روز
خواهد بود ۱۲ خوشابحال آنکه انتظار کشد و بهزار وسیصد
و سی و پنج روز برسد ۱۳ اما تو تا بآخر برو زیرا که
مستریح خواهی شد و در آخر این ایام در نصیب خود قایم خواهی بود